بدانوی دجله تا بدفرجی بدید آید برای تو پس درا بدانوی دجله شو و در کنار دجله مسجدی بود در سرا حرب مسجد رفت و ساعتی نشست ناگاه قاضی شهر با جمعی
از محتشمان در آمدند و بنشستند خادمی آمد و گفت خلیفه را القاب کنید پس آن جماعت برخواستند آن جوان نیز خود را در آن میان انداخت
و همراه ایشان بسرای خلیفه رفتند و بنشستند پس فرمان آمد که فلان بفلان میباید داد پس قاضی خطبه خواند و عقد بستند
و حاضران گواه شدند پس خادم بیرون آمد و ده طبق زر بیاورد و در پیش هر یک طبقی بنهاد و جوان را نبود پس خلیفه را خبر دادند گفت
نامها نوشته با کفشند نوشته بودیم یازده تن خوانده بودیم یازده تن آمده اند گفت آن جوان را نزد من بخوانید پس جوان از پیش تخت خلیفه
بود خلیفه گفت ای جوان چرا ناخوانده بحرم من در آمدی گفت ناخوانده نیامده ام گفت ترا که خوانده گفت ایشان را که خواند گفت
ایشان را خادم ما خواند گفت ایشان را خادم شما خواند و مرا کرم شما خواند خلیفه را از کلام او خوش آمد پس بخط خویش در آن منشور داد به نوشت
و طبقی بگو بدلو و مرکبی گرانمایه عطا فرمود گفت هر که را کرم ما خوانده صله او چنین است دیگر را خادم ما خواند انعام ما چنان است
پس مخلوقی را که گوید مرا کرم تو خواند چنین صله و عطا میباید بنگر که حال خالق چگونه بود آورده اند که زایری نزدیک عبدالله جعفر آمد
و عبدالله وی را عطا فرمود آنمرد را دست رسی نبود که مکافات او بجا آورد روزی عبدالله جعفر بدو رسید پس چون او را بدید روی بگردانید
گفت چون مرا دیدی روی بگردانیدی گفت از برای آنکه تو را سلام کنم با تو به رحمت ترا باشد در مفتاح الفلاح که نوزده
گروه خصلت چهارم طعام دادن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هر کس که مومنی را از طعام
سیر گرداند حقتعالی میان وی و آتش هفت خندق بدید آورد که از خندقی تا خندق دیگر پانصد سال راه باشد و دیگر رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که صغیری رحم کنید که عمر را زیاد کند و فرمود که هر کس بر صغیری رحم بیش چون ان رود حقتعالی او را مزد
صد شهید کرامت فرماید و بهر گامی چهار هزار حسنه در دیوان اعمال او نویسند و چهار هزار درجه بدار الثواب فرماید و چنان باشد
که خدا را صد سال عبادت کرده باشد بیت ای که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار تا فرصت داری بکن که
که روز ضرورت بکار آید که اگر امروز فکر خود نباشی فردا نجات خواهید داشت و التوفیق سعد ندانند که گفته اند بیت هر که زیب
هر کجا رفت راه رفت روز منزل رسید هر که شب خواب کرد حال این بکند تمت الکتاب المستطاب عروس بر النعیم در شهر
ربیع الاول شد در 1297
حسب الخواهش فخر الحاج حاجی محمد تقی خونساری در مده عمره رقم گردید راقمه
علی الحسینی الکلپایگانی روز یکشنبه ایام برفت
تحریر شد سنه 1297 هزار و دویست و نود و هفت
1297

وفات ... قاسم جان ... 1310

بعد این رساله ایست مشتمل
... است مسمی شده است بکنوز الرموز
... اند که ده چیز است که حفظ را روشن
... سر خوردن پنجم آیة الکرسی
... کردن نهم روی علما دیدن دهم
... سوره یس خواندن دوم
... دوستان صحبت داشتن هفتم
... دن فصل سیم در بیان آنکه
... کلاب شستن سیم شب آب خور
... دقف نگاه ان هفتم در بیت
... غم بسیار و اندوه فصل چهارم
... بسیار دادن دوم سیم قربان پدر
... گذاردن هفتم نماز بجا آوردن
هشتم قرآن خواندن و بعضی آزاد اشتن نهم یاد خدا کردن مدام دهم صلوات بر رسول فرستادن فصل پنجم در بیان آنکه غم
آورد حکما گفته اند که ده چیز است که تولد غم میکند اول ایستاده شلوار پوشیدن دوم میان زنان و گوسفندان گذشتن
سیم محاسن را بدندان گرفتن چهارم بر آستانه در نشستن پنجم بر پوست میان تخم مرغ گذشتن ششم بزرگ کردن
هفتم بدست چپ طعام خوردن هشتم با آستین رو پاک کردن نهم بدست راست استنجا کردن دهم در گورستان رفتن
فصل ششم در بیان آنکه حکمت افزاید حکما گفته اند که ده چیز است که موجب تزاید نعمت و حکمت است اول طاعت
و عبادت بسیار کردن دوم تواضع بسیار کردن سیم وفا و کرم بر قرار کردن چهارم بیدار بودن در سحر پنجم سخاوت

بدالنور دجله تا ... بدید آید از آن پس در آن مدائن و دجله بود در کنار دجله مسجدی بود در آن مسجد رفت و ساعتی نشست ناگاه قاضی شهر با جمعی
از محتشمان در آمدند و بنشستند خادمی آمد و گفت خلیفه را القاب گفتند پس آن جماعت برخواستند آن جوان نیز خود را در آن میان انداخت
و همراه ایشان بسرای خلیفه رفتند و بنشستند پس فرمان آمد که فلان بفلان میباید داد پس قاضی خطبه خواند و عقد بستند
و حاضران گواه شدند پس خادم بیرون آمد و ده طبق زر بیاورد و در پیش هر یک طبقی بنهاد و جوان را نبود پس خلیفه را خبر دادند گفت
نام مهمانان نوشته یا گفتند نوشته بودیم ده تن خوانده بودیم یازده تن آمده اند گفت آن جوان را نزد من بخوانید پس جوان را پیش تخت خلیفه
بردند خلیفه گفت ای جوان چرا ناخوانده بحرم من درآمدی گفت ناخوانده نیامده ام گفت ترا که خوانده گفت ایشان را که خواند گفت
ایشان را خادم ما خواند گفت ایشان را خادم شما خواند و مرا کرم شما خواند خلیفه را از کلام او خوش آمد پس بخط خویش در آن منشور ولایتی بنوشت
و قلعه بنیکو بدو و مرکبی گرانمایه عطا فرمود گفت هر کرا کرم ما خوانده صله او چنین است دیگر را خادم ما خواند انعام ما چنین است
پس مخلوقی را که گوید مرا کرم تو خواند چنین صله و عطا میباید بنگر که حال خالق چگونه بود آورده اند که زائری نزدیک عبدالله جعفر آمد
و عبدالله وی را عطائی فرمود آنمرد را دست بر سر بنهاد که مکافات او کجا آید روزی عبدالله جعفر بدو رسید پس چون او را بدید روی بگردانید
گفت چون مرا دیدی روی بگردانیدی گفت از برای آنکه تو بر من سلام کنی تا نبود به رحمت ترا باشد در مقابل آن لطفی که تو بر من
کرده خصلت ... طعام دادن است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هر کسی که مومنی را از طعام
سیر گرداند حقتعالی میان وی و آتش هفت خندق بدید آورد که از خندقی تا خندق دیگر پانصد سال راه باشد و دیگر رسولخدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که صله رحم کنید که عمر را زیاد کند و فرمود که هر کس بزیارت صلهٔ رحم پیش خویشان رود حقتعالی او را مزد
صد شهید کرامت فرماید و بهر گامی چهار هزار حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و چهار هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد
که خدا را صد سال عبادت کرده باشد بیت ایکه دستت میرسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار تا فرصت داری بکن که
که روز ضرورت بکار آید که اگر امروز فکر خود نباشد فردا تو این خواهید داشت و آنوقت سود ندارد که گفته اند بیت هر که [illegible]
هر که ... راه رفت روز منزل رسید هر که شب جانب کرد دعا اثر بکند تمت الکتاب المستطاب ... در شهر
ربیع الاول شد در سنه ۱۲۹۷
حسب الخواهش فخر الحاج حاجی محمد تقی خوانساری ... رقم گردید راقمه
علی الحسینی الکلبایگانی روز یکشنبه ... ایام ...
تحریر شد سنه ۱۲۹۷ هزار و دویست و نود و هفت
[illegible]
۱۳۱۰

هذا کتاب کنوز الرموز

وبه نستعین بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین علی افضاله والصلوة علی محمد و آله اما بعد این رساله ایست مشتمل
بر خلاصه اقوال علماء و نقل و احوال حکما منطوی بر ده فصل و خاتمه و هر فصلی احادیث مخصوص است مسمی شده است بکنوز الرموز
والله التوفیق و بیده ازمة التحقیق فصل اول در بیان آنکه ذهن را بیفزاید حکما گفته اند که ده چیز است که حفظ را روشن
کند اول حلویات خوردن دویم عدس تناول نمودن سیم گوشت خوردن چهارم نان سرد خوردن پنجم آیة الکرسی
خواندن ششم همیشه با وضو بودن هفتم متوجه قبله نشستن هشتم فرمان پدر و مادر بردن نهم روی علما دیدن دهم
شب بیدار بودن و بطاعت حق مشغول بودن فصل دویم در بیان آنکه فرح افزاید اول سوره یس خواندن دویم
وضو ساختن سیم مسواک کردن چهارم غسل کردن پنجم برابر نشستن ششم با دوستان صحبت داشتن هفتم
سر تراشیدن هشتم موی اعضا را بر گرفتن نهم ناخن چیدن دهم نماز شب گذاردن فصل سیم در بیان آنکه
حکما گفته اند که ده چیز است که در پیری زود اثر کند اول بجامعت کردن دویم سر بگلاب شستن سیم شب آب خوردن
چهارم باستین روی را خشک کردن پنجم بسیار انگور خوردن ششم در بیت الخلا توقف نمودن هفتم در بیت
الخلا سخن گفتن هشتم در عورت خود و غیر نگاه کردن نهم بر رو خوابیدن دهم غم بسیار و اندوه فصل چهارم
در بیان آنکه عمر را زیاد کند و حکما گفته اند که ده چیز است که عمر را بیفزاید اول صدقات بسیار دادن دوم سیم فرمان پدر
و مادر بردن چهارم نماز شب کردن پنجم استغفار کردن پیش از صبح ششم نماز بتوجه تمام گذاردن هفتم نماز بجا آوردن
هشتم قرآن خواندن و بعضی آزاد استن نهم یاد خدا کردن مدام دهم صلوات بر رسول فرستادن فصل پنجم در بیان آنکه غم
آورد حکما گفته اند که ده چیز است که تولد غم میکند اول ایستاده شلوار پوشیدن دویم میان زنان و گوسفندان گذشتن
سیم محاسن را بدندان گرفتن چهارم بر آستانه در نشستن پنجم بر پوست پیاز و تخم مرغ گذشتن ششم بزرگی کردن
هفتم بدست چپ طعام خوردن هشتم باستین رو پاک کردن نهم بدست راست استنجا کردن دهم در گورستان رفتن
فصل ششم در بیان آنکه حکمت افزاید حکما گفته اند که ده چیز است که موجب تزاید نعمت و حکمت است اول طاعت
و عبادت بسیار کردن دویم تواضع بسیار کردن سیم وفا و کرم بر قرار کردن چهارم بیدار بودن در سحر پنجم سخاوت

بدانکه اسم مبارک حضرت رسالت ص محمد و محمود و احمد است محمد از محمود ابلغ تر است و احمد از دو ابلغ تر است و الله الحق
تعالی او را بنام محمد و احمد در قرآن یاد کرده و اسم آنحضرت از نام حق سبحانه مشتق است چنانچه فرموده او سبحانه خطاب کرد که انا الله المحمود و
انت محمد و علی بن موسی الرضا از آبای کرام خود فرموده که امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرموده که چون فرزند را نام محمد بنهید او را اکرام
کنید و چون بمجلس در آید او را جای دهید و در روی او ترش نکنید و هیچ قوم نباشد که در امری با یکدیگر مشورت کنند و در میان ایشان کسی باشد
که نام او محمد باشد یا احمد الا که حق تعالی از آن مشورت خیر بسیار رسد و هیچ سرائی نباشد که در آنجا خوانی نهند و بر آن خوان کسی باشد که او را
یا محمود یا محمد نام داشته باشد مگر که هر روز صبح و شام برکت در آن سرا نازل شود و حضرت رسالت ص فرمود هر که او را سه یا چهار پسر باشد و یکی را
بنام من مسمی نکند بمن جفا کرده و سلیمان بن جعفر روایت کرده از ابوالحسن ع شنیدم فرمود که در هیچ خانه درویشی داخل نشود که در آن خانه شخصی باشد
که نام او احمد یا محمد یا محمود یا علی یا حسن یا حسین یا فاطمه یا جعفر یا طالب یا عبد الله باشد و از ابی جعفر ع مرویست که شیطان هرگاه شنید که منادی ندا کند یا محمد
یا علی گداخته شود همچنانکه سرب گداخته شود و صادق ع فرمود که هیچ مولودی ما را متولد نشود مگر که او را محمد نام نهیم و بعد از هفت روز اگر خواهیم
تغییر اسم او میکنیم و گرنه بحال خود میگذاریم و سهل بن زیاد از احد هما صلوات الله نقل کرده که اگر زن آبستن باشد و پدرش قصد کند که او را محمد
نام نهد البته پسر باشد و محمد بن یعقوب و فرموح از ابی عبد الله روایت کرده که اگر زن کسی حامله شود چون چهار ماه شود رو او را بقبله کند و دست
بر پهلوی زن نهد و بگوید اللهم انی قد سمیته محمد حق سبحانه و تعالی او را پسر گرداند و بعد از ولادت اگر اسم او را بحال خود گذارد حق تعالی او را
مبارک گرداند و اگر از آن اسم رجوع کند خواهد قبض روح او کند و اگر نه از او در گذرد و نیز از ائمه ع مرویست که چون روز قیامت
شود حق سبحانه فرشته را امر کند که ندا کند که هر بنده مؤمن که نام او محمد است برخیزد و به بهشت رود بجهت شرف و بزرگواری محمد ص
ابو هریره از رسول خدا ص روایت کرده که لا تجمعوا اسمی و کنیتی یعنی جمع مکنید نام و کنیت مرا در فرزند یعنی ابوالقاسم محمد و لکن خود را امر فرمود که با علی
باید یکی از اینها باشد و الا امیر المؤمنین ع رخصت داد که نام و کنیت آنرا جمع نکنند در جنیکه خوله حنفیه را آنحضرت ع حامله بود فرمود که یا علی
فرزند تو پسر خواهد بود و چون متولد شود نام و کنیت خود را با او دادم پس او را ابوالقاسم محمد نام و کنیت کردند و امیر ائمه اثنی عشر علیهم السلام را این
رخصت فرموده از ابن عباس منقولست که اولاد آدم بعضی در جبل و بعضی در سهل مردان کوهستان شکیل و زنان با صورت بودند و زنان ایشان زشت
کوه را از سهل بن زیاد
[illegible]
و منع میکرد و هر جنت کرسم
و نارش کشف آن میکردند نوح متنبه شد ان زخدان یافت ...
ولفت اللهم غیر ماء صلب حام حتی لا یولد له الا السودان اللهم غیر ماء صلب یافث یعنی بار خدایا نطفه حام را متغیر ساز تا که از ایشان فرزند متولد نشود مگر که سیاه
شوند و آب صلب یافث را نیز تغییر ده حق تعالی آب نطفه حام را تغییر داد و همه سیاهان از صلب او بهم رسیدند و جمیع اتراک و سقلاب از نسل یافث و یاجوج و ماجوج

دعوای ملحم را زخم شمشیر قلج و کارد و چاقو و ... بشکند این عمل خوب ...

هزار دفعه بتجربه رسیده است این را نوشتم یادگار هر کس بخواند طلب رحمت نماید

اسمیک دعا دارم احمد بن ملحم این است شیر ... دنبه گوسفند ... دعا ...

زعفران ... بزرک ... قاسم ... شلغم ... ملحم ... اعاد ...

زرچوبه ... خوب ... ملحم ... میان شیر بجوشانند

این ها را بجوشانند تا ملحم نود ... یک جا جمع نمایند بجوشانند و بعد ... کلام

... و سلام ۲۱ شهر شعبان المعظم سنه ... ۱۳۲۹